# تقسیم‌بندی جدید شبهات

من خواستم که عرایض من با فرمایشات علماء قاطبی نشود، از اول جدا کنم. کلیای که در ذهنتان بسپاریدی این است که مصداقیه، از شبهات موضوعیه است و شبهه مفهومیه هم از شبهات حکمیه است.

آن چیزی که الان اندازه‌ای که برای ذهن قاصرم ممکن بود تامل کردم، فعلا در ذهن من این طوری صاف است که واقعاً تبوتاً ما چهار شبهه داریم که در عرض هم هستند.

## ۱.شبهه مفهومیه

شبهه مفهومیه توضیح مختصرش این است که شبهه مفهومیه عینی خود مفهوم، نزد ناظر واضح نیست و به عنوان مدلول تصوری یک لغت و یک اسم، نمیدانیم و به عرف و لغت مراجعه میکنیم و حلش میکنیم، خود مفهوم روشن نیست، ای دائر بین اقل و اکثر است و امثال اینها؛ این شبهه مفهومیه است.

آیه شریفه میفرماید **«فتیمموا صعیدا طیبا»**[1]. گاهی است که من میگویم: من مرداد شارع را نمیدانم، این جا معلوم است که  چرا مرداد شارع را نمیدانم؟ چون لغت را نمیدانم. این مسبّب است، شک در مرداد، مسبّب‌ِشک در این است که صعید برای چه چیزی وضع شده است؛ مقصود من این است که هر کجا شک‌ّسببی مسببی بود، ما آن سببی، آن خاستگاه اصلی شک ،منظورمان است. پس هر گاه به مفهوم، به لغت، به علقه وضعیه مراجعه کنیم اسمش را شبهه مفهومیه میگذاریم.

### مثال: صعید

صعید[2] یعنی چه؟ آیا مطلق وجه الارض است؟ شامل حجر و اینها هم میشود؟ یا خصوص تراب است؟ همین که به شک افتادید، فطرتاً چه کار میکنید؟ میروید سراغ قفسه و لسان العرب را برمی دارید، اصلا یک چیز مبهمی نیست، خب بروم در لغت ببینم، یعنی شبهه مفهومیه است و مفهوم موضوع له صعید، معلوم نیست؛ شما با مراجعه به عرف و متخصص حلّش می کنید. این خیلی روشن است[3].

## ۲.شبهه مقصودیه

وقتی می گویند: «کلما تغیر الماء لونه و ریحه و... فهو نجس[4]»، می گویید تغیر که مطلق است. آیا مقصود، تغیر حسی است یا تغیر تقدیری؟ در طهارت ماء، اطلاق است. برای آن مخصّص –الا ما تغیر..- آمده است. شما هم مردد هستید که تغییر حسی است یا اعم از حسی و تقدیری است. این جا شبهه مفهومیه است؟! شما در مفهوم‌ِتغیّر شک دارید؟! باید بروید مفهوم آن را در لغت ببینید؟!

## مثال: تغییر تقدیری

نه، این جا اصلا کاری به کتاب لغت ندارید تا ببینید که معنای تغیر چیست. اینجا نمی دانیم شخص ِگوینده ی کلام، چه چیزی را اراده کرده. مقصود او اعم از تغیر حسی بوده ای مقصود او تنها تغیر حسی بوده است. به این، شبهه مقصودیه می گوییم. شبهه مفهومیه که نیست. یعنی مرجع ما برای حل ّآن، دقیقا ًخود گوینده است[5].

تغیّر خیلی روشن است؛ چرا روشن است؟ در تغیر، شما هیچ چیز مجهول ندارید،

نه در این که تغیر یعنی چه، مجهول ندارید.

نه در این که الان قطعا ًتغیر حسی نیست، شاید این هم قسم میخورید که تغیر حسی نیست.

در این که به اندازه ای هست که «لو کان حسیا لغیّر» این هم قسم میخورید.

پس شما شبهه ای ندارید، یعنی از حیث مصداق، از حیث مفهوم لغوی همه چیز روشن است، فقط نمیدانید آن مناطی که شارع نجاست را بر آن متفرع کرده چیست؟ مقصودش همان تغیّر حسی در کتاب بوده؟ یا آن مناطی که منظور نظر شارع بوده، در مدلول تصدیقی کلام او، شامل تغیّر تقدیری هم هست.

در شبهه مقصودیه، ما در علقه وضعیه و مدلول تصوّری کلام اصلا ًشکی نداریم، اما متکلم الان یک مدلول تصدیقی دارد، این لفظ را، مدلول تصوری را برای القای مدلول تصدیقی خودش و مراد خودش به مخاطب به کار گرفته است. دهها قرینه حالیه و لفظیه و مقالیه و امثال اینها را چه بسا به علقه وضعیه ضمیمه کرده که مدلول تصدیقی را القاء کند. اگر مباشرتا ًشکّ ما به اراده متکلم برگشت، اسم این را شبهه مقصودیه میگذاریم؛ چون فرض ما این است که اصلا ًابهام در علقه وضعیه نیست[6].

# ۳.شبهه مصداقیه

سومی شبهه مصداقیه است.شبهه مصداقیه چیست؟ یک چیزهایی در این مصداق خارجی هست که شخص به آن جاهل است، نمیداند این چیست، آیا در آن ترشح کرده یا نکرده؟ آیا این خمر هست یا نیست؟ من یک چیزی را در موضوع نمیدانم، برای یک موضوع خارجی است مثل سایر مواردی که به جهل ما از یک چیز خارجی برمیگردد که اگر بدانم تمام است؛ این هم شبهه مصداقیه موضوعیه.

# ۴.شبهه صدقیه

حال شبهه صدقیه میآید که علماء فرمودند. شخص من طوری نیست که جهل داشته باشم و برایم شک پیش بیاید، این طوری نیست که «شبهة ٌنشأت من جهل المکلف بأمر موضوعیٍّ» ، بلکه «شبهة ٌنشأت من خصوصیة فی المصداق یجهل انطباق العنوان علی المجهول»

## تفاوت شبهه صدقیه با مفهومیه

خب فرقش با شبهه مفهومیه چه میشود؟ در شبهه مفهومیه، خود مفهوم از نظر لغوی ابهام دارد که من به کتب لغت مراجعه میکنم، در بسیاری از مواردش وقتی به کتب لغت مراجعه میکنیم شبهه ما برطرف میشود، اما در شبهه صدقیه خود لغوی هم متحیر میشود.

## مثال شبهه صدقیه: وحل

مثالی که مرحوم آقا شیخ عبدالنبی عراقی میزنند[7]،این است: میفرمایند یکی آب مطلق تمیزی هست، شما خرد خرد خاک در آن بریزید، مدام میگویید آب است، آب است، گل نیست، مدام زیاد میکنید، کم کم هم میریزید، حالا کی وحل است؟ یک جایی میرسد قطعاً وحل است، یک جایی هم قطعاً آب است، این بین، یک جایی هست که خود واضع هم باشد و از او بپرسید ساکت میشود آب مطلق است یا وحل است؟ این را شبهه صدقیه میگویند، ربطی هم به شخص مکلف ندارد، به چه ربط دارد؟ به خود این تشکیلی که خرد خرد داریم یک چیزی را جلو میبریم. مرز مغشوش دارد؛ یعنی خودش روشن نیست[8].

---

[1] سورة مائدة آیة6، سورة نساء آیة۴۳

[2] و الصعيد: وجه الأرض قل أو كثر. تقول: عليك بالصعيد، أي: اجلس على الأرض و تيمم الصعيد، أي: خذ من غباره بكفيك للصلاة. قال الله: عز و جل فتيمموا صعيدا طيبا(كتاب العين ؛ ج ۱ ؛ ص۲۹۰)

الصعيد التراب.( الغريب المصنف ؛ ج ۱ ؛ ص۳۹۱)

و الصعيد من الأرض: التراب الذي ال يخالطه رمل و ال سبخ؛ هكذا قال أبو عبيدة، و قال غيره: بل الصعيد: الظاهر من الأرض؛ و كذلك فسر في التنزيل، و الله أعلم(جمهرة اللغة ؛ ج ۲ ؛ ص۶۵۴)

و قال الله تعالى: فتيمموا صعيدا طيبا* [النساء:43] قال الفراء في قوله تعالى: صعيدا جرزا [الكهف: 8]: الصعيد: التراب، و قال غيره: هي المستوية. و قال أبو عبيدة في قول النبي صلى الله عليه و سلم: «إياكم و القعود بالصعدات»: قال: الصعدات: الطرق، مأخوذة من الصعيد، و هو التراب. و جمع الصعيد صعد، ثم صعدات جمع الجمع.

و قال الشافعي فيما روي لنا عن الربيع له:ال يقع اسم صعيد إال على تراب ذي غبار. فأما البطحاء الغليظة و الرقيقة و الكثيب الغليظ فال يقع عليه اسم صعيد و إن خالطه تراب أو صعيد أو مدر يكون له غبار كأن الذي خالطه الصعيد. قال:و ال يتيمم بنورة و ال كحل و ال زرنيخ، و كل هذا حجارة. و قال أبو إسحاق بن السري: الصعيد: وجه الأرض. قال:و على الإنسان أن يضرب بيديه وجه الأرض، و ال يبالي أكان في الموضع تراب أو لم يكن؛ لأن الصعيد ليس هو التراب، إنما هو وجه الأرض، ترابا كان أو غيره. قال: و لو أن أرضا كانت كلها صخرا ال تراب عليه ثم ضرب المتيمم يده على ذلك الصخر الكان ذلك طهورا إذا مسح به وجهه. قال الله جل و عز:فتصبح صعيدا زلقا [الكهف: 40] فأعلمك أن الصعيد يكون زلقا.

و الصعدات: الطرق، و سمي صعيدا لأنه نهاية ما يصعد إليه من باطن الأرض ال أعلم بين أهل اللغة اختالفا فيه أن الصعيد وجه الأرض. قلت: و هذا الذي قاله أبو إسحاق أحسبه مذهب مالك و من قال بقوله و ال أستيقنه. فأما الشافعي و الكوفيون فالصعيد عندهم التراب. و قال الليث: يقال

للحديقة إذا خربت و ذهب شجراؤها: قد صارت صعيدا أي أرضا مستوية ال شجر فيها. شمر عن ابن الأعرابي: الصعيد: الأرض بعينها، و جمعها صعدات و صعدان. و قال أبو عبيد: الصعدات: الطرق في قوله: «إياكم و القعود بالصعدات». قال: و هي مأخوذة من الصعيد و هو التراب، و جمعه صعد ثم صعدات مثل طريق و طرق و طرقات قال: و قال غيره: الصعيد: وجه الأرض البارز قل أو كثر. تقول: علي الصعيد أي اجلس على وجه الأرض.

و قال جرير:

| | |
|---|---|
| بكت من خبث لؤمهم الصعيد | إذا تيم ثوت بصعيد أرض |

و الأطيبين من التراب صعيدا

سلمة عن الفراء، قال: الصعيد: التراب، و الصعيد: الأرض، و الصعيد: الطريق يكون واسعا وضيقا، و الصعيد: الموضع العريض الواسع. و الصعيد: القبر.( تهذيب اللغة ؛ ج2 ؛ ص٧-٨)

و يقال صعيد و صعد و صعدات، و هو جمع الجمع، كما يقال طريق و طرق و طرقات. فأما الصعيد فقال قوم: وجه الأرض. و كان أبو إسحاق الزجاج يقول: هو وجه الأرض، و المكان عليه تراب أو لم يكن. قال الزجاج: و ال يختلف أهل اللغة أن الصعيد ليس بالتراب. و هذا مذهب إليه أصحاب مالك بن أنس. و قولهم إن الصعيد وجه الأرض سواء كان ذا تراب أو لم يكن، هو مذهبان، إلا أن الحق أحق أن يتبع، و الأمر بخلاف ما قاله الزجاج. و ذلك أن أبا عبيد حكى عن الأصمعي أن الصعيد التراب. و في الكتاب المعروف بالخليل، قولهم تيمم بالصعيد، أي خذ من غباره. فهذا خلاف ما قاله الزجاج.( معجم مقاييس اللغه ؛ ج3 ؛ ص287)

الصعيد يقال لوجه الأرض، قال: فتيمموا صعيدا طيبا* [النساء/ 43]، و قال بعضهم:الصعيد يقال للغبار الذي يصعد من الصوف[2]، و قوله:كأنما يصعد في السماء [الأنعام/ 125]و الصعيد: المرتفع من الأرض، و قيل: الأرض المرتفعة من الأرض المنخفضة، و قيل: ما لم يخالطه رمل و ال سبخة، و قيل: وجه الأرض لقوله تعالى: فتصبح صعيدا زلقا؛ و قال جرير:

| | |
|---|---|
| بكت من خبث لؤمهم الصعيد | إذا تيم ثوت بصعيد أرض، |

و الأطيبين من التراب صعيدا

و قيل: الصعيد الأرض، و قيل: الأرض الطيبة، و قيل: هو كل تراب طيب. و في التنزيل: فتيمموا صعيدا طيبا*؛ و قال الفراء في قوله: صعيدا جرزا: الصعيد التراب؛ و قال غيره: هي الأرض المستوية؛ و قال الشافعي: ال يقع اسم صعيد إلا على تراب ذي غبار، أما البطحاء الغليظة و الرقيقة و الكثيب الغليظ الف يقع عليه اسم صعيد، و إن خالطه تراب أو صعيد أو مدر يكون له غبار كان الذي خالطه الصعيد، و ال يتيمم بالنورة و بالكحل و بالزرنيخ و كل هذه حجارة...( لسان العرب ؛ ج3 ؛ ص٢٥٤)

[3] مثال هاى دیگرى براى شبهه مفهومیه (با استفاده از کتاب العناوین): الکعب ، الطهور، و السحر و الغناء و الکهانة و السلاح

[4] ۳۳۶- 1-محمد بن الحسن عن محمد بن محمد بن النعمان المفید عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولویه عن أبیه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن الحسین بن سعید و عبد الرحمن بن أبي نجران عن حماد بن عیسی عن حریز بن عبد الله عن أبي عبد الله ع أنه قال: کلما غلب الماء علی ریح الجیفة فتوضأ من الماء و اشرب فإذا تغیر الماء و تغیرالطعم فلا توضأ منه و لا تشرب.( وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص۱۳۷)

[5] مرحوم مظفر در تبیین شبهه مفهومیه به تغیر تقدیری مثال می زند و می فرماید:

و الإجمال علی نحوین: 1. الشبهة المفهومیة و هي في فرض الشک في نفس مفهوم الخاص بأن کان مجملا نحو (قوله علیه السلام: کل ماء طاهر إلا ما تغیر طعمه أو لونه أو ریحه) الذي یشک فیه أن المراد من التغیر خصوص التغیر الحسي أو ما یشمل التغیر التقدیري( أصول الفقه ( طبع اسماعیلیان ) ؛ ج1 ؛ ص147)

در تعلیقه استاد بر این عبارت آمده است:

قوله یشک فیه ان المراد: فالشبهة مقصودیة لا مفهومیة و الاول حکمیة ینبغی السؤال عنها من الشارع و بعد الفحص عن التخصیص و التقیید،الرجوع الی الاصل اللفظی,و الثانی تشبه الشبهات الموضوعیة التی یسئل عنها من اهل الخبرة نظیر اللغوی فی اجمال المفهوم و بعد رفع الاجمال ینقدح ظهور و مع الشک فی الظهور, یرجع الی الاصل اللفظی.

[6] مبحث شبهه مقصودیه، به تفصیل در جلسات فقه سال ۱۳۹۷ از جمله در جلسات مورخ ۱۸/ ۹/ ۱۳۹۷ و ۱۹/ ۹/ ۱۳۹۷ و ۲۱/ ۹/ ۱۳۹۷ مطرح و بررسی شده است. موضوع این نوشتار، بررسی شبهه صدقیه است و گردآوری و تنظیم مطالب درباره شبهه مقصودیه خود –به حول و قوه الهی- مجالی جداگانه می طلبد.

[7] المعالم الزلفی في شرح العروة الوثقی؛ ص: ۱۱۵

[8] و المراد بالصدق هو الشک في انطباق المفهوم علی شيء لأجل عدم الاحاطة بحد المفهوم سعة و ضیقاً(نتائج الأفکار في الأصول ؛ ج۶ ؛ ص۲۹۳)

بیان ذلک: ان إجمال المفهوم علی قسمین: (تارة) یکون أصل المفهوم مجملا بأن یکون اللفظ مشترکا و لم یکن هناک قرینة کقولک جئني بعین مثلاً

و اخری) یکون حده و مفهومه من حیث السعة و الضیق مجملا و ان کان أصل المفهوم في الجملة بینا واضحا، و ذلک کالماء مثلا فان مفهومه من الواضحات في الجملة عرفا و لکن یشک أن دائرة هذا المفهوم هل تکون بنحو تعم ماء الزاج أو الکبریت أم لا؟ و هذا هو المراد من الشک في الصدق المقابل للشک في المصداق في کلماتهم.( مدارک العروة (للبیارجمندي)؛ ج1، ص: ۱۷۶)

الا ان المفاهیم البدیهیة و لو کانت من أبدهها کمفهوم الماء نفسه أو الوجود و غیرهما ینتهی أمر تطبیقها علی مصادیقها إلی مرتبة یشک في صدقها علیها کما إذا أدخل التراب في ظرف من الماء قلیلا فلا یبلغ الی ما یشک في بقائه علی المائیة أو صیرورته وحلا ثم إذا تجاوز عن

ذاك الحد يقطع بخروج عن مصداق ذاك المفهوم و هذا يسمى بالشك في الصدق في مقابل الشك في المصداق (مصباح الهدى في شرح العروة الوثقى؛ ج1، ص: ٣)

بيانى متفاوت در فرق بين شبهه صدقيه و مصداقيه :

أمثلة المصداقية للكفر مثل: هل هذا الشخص قائل بوحدة الموجود- بناء على كفر قائله كما في العروة؟.

و للإيمان مثل: هل انه قائل بعدم الرجعة-

و أمثلة الصدقية للكفر مثل: هل الصوفية مسلمون؟.

و للإيمان مثل: هل المعتقد بالأئمة الاثني عشر عليهم السلام غير المتبرئ من أعدائهم مؤمن؟.

و الفرق بينهما: ان المصداقية مالكها الشك في ان هذا الأمر الخارجي مصداق لهذا الكلي أم لا؟.

**و الصدقية مالكها هل الكلي يصدق على هذا الفرد الخارجي أم لا**؟.

مثل: قد يشك في ان الخبز و الشاي مصداق للإطعام في «إطعام ستين مسكينا».

و قد يشك في صدق «الإطعام» إذا لم يشبع و كان متعارفا.( بيان الأصول ؛ ج ٨ ؛ ص٢٤٨)

---

بازبینی #1
ایجاد شده در 22 مارس 2025 11:53:38 توسط ... .
به روزرسانی شده در 22 مارس 2025 11:59:07 توسط ... .